



Revolution Studies
Volume 02, No.03, Summer & Spring 2024 (Serial 3)

**Why Did Mussadiq Fail?: Investigating the Main Cause of the Failure of
the Iran National Movement**

Mohammad Samiei¹

DOI : 10.22034/fademo.2024.464226.1049

Abstract

The question why Mussadiq failed in leading Iran National Movement and why he could not finally achieve his aims is one of the most important questions that researchers on Iranian contemporary history are dealing with. Using situational analysis this research attempts to find out shortcomings of Mussadiq's political actions which enabled the opposition to remove him from power. Up until now researchers provided diverse answers to this question. Some highlighted his failure in safeguarding the unity of his allies; others highlighted his weak political leadership; some others raised his trust in the US government as a reliable mediator between him and the British government; a group found his main problem to be giving free space to the Toodeh communist party; and finally another group asserted that his main shortcoming was rooted in his trust to the unorganized masses of people. All the five cases are true, although none reflects the main cause of his failure. After scrutinizing the situation, this paper concludes that the main cause was his uncertainty between two contradicting political roles: being a liberal Prime Minister or a revolutionary leader.

Keywords: Iran national movement Mussadiq contemporary political movements leadership oil nationalization movement

1. Associate Professor, Faculty of World Studies, University of Tehran, Tehran, Iran
m.samiei@ut.ac.ir

Received: 2024/ 05/ 03

Approved: 2024/ 06/ 18

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>



چرا مصدق نتوانست؟ واکاوی علت اصلی شکست نهضت ملی ایران

محمد سمیعی^۱

DOI : 10.22034/FADEMO.2024.464226.1049

چکیده: یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که پژوهشگران تاریخ معاصر با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند این که چرا مصدق در نهضت ملی ایران ناکام ماند و چرا در نهایت نتوانست به اهدافی که داشت نائل شود. در این پژوهش تلاش شده با استفاده از روش تحلیل موقعیت بررسی شود که عملکرد مصدق چه نقضی داشت که دشمنان وی موفق به حذف و برکناری او شدند. پیش از این محققان و پژوهشگران، پاسخ‌های متنوعی به این پرسش داده و عواملی را ذکر کرده‌اند. برخی عامل اصلی شکست مصدق را ناتوانی وی از جلوگیری از ایجاد تفرقه در میان هم‌پیمانانش دانسته‌اند؛ برخی انگشت روی ضعف رهبری سیاسی مصدق گذاشته‌اند؛ برخی دیگر، اعتماد بر دولت آمریکا را در جریان مقابله با انگلستان مطرح می‌کنند؛ دسته‌ای نیز آزادی دادن بیش‌ازحد به حزب توده را عامل اصلی شکست مصدق می‌دانند؛ و بالاخره گروهی، تکیه بر انبوه توده‌های سازمان‌نیافته مردم را اشکال اصلی کار مصدق تشخیص دادند. همه این موارد پنج‌گانه صحیح است؛ ولی از نظر این پژوهش، هیچ کدام بازتاب‌دهنده علت اصلی نیست. علت اصلی ناکام ماندن مصدق، تذبذب وی در میان نقش‌های سیاسی بود که ایفا می‌کرد. او از یک‌سو، یک نخست‌وزیر قانون‌مدار و لیبرال بود و از سوی دیگر، یک رهبر انقلابی و قهرمان مبارزه با استعمار که خواهان قطع دستان دولت‌های بیگانه و مزدوران داخلی آنان بود. مطالعه دقیق تاریخ نهضت ملی نشان می‌دهد که علت اصلی ناکامی‌های مصدق ناسازگاری میان این دو نقش بود. زیرا هریک از این دو نقش، الزاماتی دارد که باهم قابل جمع نیستند و نیز توقعاتی را ایجاد می‌کند که نمی‌شود همه آن‌ها را برآورده کرد.

کلیدواژه‌ها: نهضت ملی ایران، مصدق، جنبش‌های سیاسی معاصر، رهبری، جنبش ملی شدن صنعت نفت.

m.samiei@ut.ac.ir

۱. دانشیار گروه مطالعات ایران، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱

دوفصلنامه انقلاب پژوهی | سال دوم، شماره ۳ | بهار و تابستان ۱۴۰۳ | صفحات ۹۱-۶۷

<https://trs.ri-khomeini.ac.ir/>

مقدمه و بیان مسئله

در جلسه ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ وقتی به نمایندگان اطلاع داده شد که حسین علا از نخست‌وزیری استعفا داده و لازم است مجلس نسبت به شخص دیگری برای احراز این سمت رأی تمایل بدهد، هیچ‌کس گمان نمی‌کرد رأی تمایل به مصدق داده شود. ظاهراً شاه و سفارت انگلیس دربارهٔ نخست‌وزیری سید ضیا به توافق رسیده بودند و برنامهٔ آن‌ها این بود که مجلس شانزدهم را منحل و مصدق و کاشانی را توقیف و مشکل نفت را به صورتی آبرومندانه حل و فصل کنند. ولی وقتی جمال امامی برای ظاهرسازی و به اصطلاح، اتمام حجت، پیش از مطرح کردن نام سید ضیا، پیشنهاد پذیرش این سمت را به مصدق داد، مصدق با پذیرش نخست‌وزیری همه را مبهوت ساخت (مصدق، ۱۳۵۹، ص. ۱۲۰).

نمایندگان مجلس که بیشتر آنان از زمین‌داران بزرگ و طبقهٔ اشراف بودند، از نخست‌وزیری سید ضیا واهمه داشتند؛ زیرا وقتی که سید ضیا در سوم اسفند ۱۲۹۹ به قدرت رسید، طیف وسیعی از سرمایه‌داران و اشراف را زندانی کرده بود. بعید نبود که این بار نیز با همان روش وارد سیاست شود (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۱۷۷). این شد که آنان مصدق را ترجیح دادند و این‌گونه بود که به صورتی غیرمترقبه مصدق در مقام نخست‌وزیری قرار گرفت. او چهار روز بعد در ۱۱ اردیبهشت، برنامهٔ خود را به مجلس فرستاد که فقط شامل دو ماده بود: ماده نخست، اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و استفاده از درآمدهای آن برای بهبود اقتصاد کشور و ماده دوم، اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداری‌ها. مقصود از قانون ملی شدن صنعت نفت همان قانونی بود که ۴۱ روز پیش از آن در ۲۹ اسفند به تصویب رسیده بود. جهت مشخص شدن چگونگی اجرای آن قانون، مجلس یک طرح قانونی دیگر در ۹ اردیبهشت به تصویب رساند. عنوان آن طرح «طرح قانونی دایره به طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور» یا به اختصار، قانون خلع ید بود و روند کوتاه نمودن دست انگلیسی‌ها را از صنعت نفت مشخص می‌کرد.

راهی که مصدق با پذیرش نخست‌وزیری در آن قدم گذاشته بود، راهی سهل و هموار نبود. او می‌خواست به جنگ کشوری استعمارگر برود که یکی از فاتحان جنگ جهانی دوم و برای سال‌ها، سفارت آن کشور قوی‌ترین نیروی سیاسی در ایران بود. اینک مصدق و جمع کوچکی از نخبگان می‌خواستند فقط به اتکای حمایت توده‌های مردم به جنگ آن نیروی قدرتمند بروند. البته سه سال پیش از آن، گاندی توانسته بود پس از سال‌ها مبارزه، استقلال هندوستان را از بریتانیا باز پس گیرد. هندوستان بزرگ‌ترین و ثروتمندترین مستعمره انگلستان بود؛ اما سرمایه‌گذاری

بریتانیا در نفت ایران نیز بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری آن کشور در ماورای بحار بود (موحد، ۱۳۷۸، ج ۱، ص. ۷۴). اگر ملی شدن صنعت نفت ایران آن‌گونه که مصدق می‌خواست اتفاق می‌افتاد، ضربه‌ای که بر پیکر فرسوده پیر استعمار می‌نواخت کمتر از ضربه‌ای نبود که استقلال هندوستان وارد کرده بود. از آنجا بود که وقتی چند ماه پس از نخست‌وزیری مصدق، عملیات خلع ید محقق شد، ساندی تایمز آنچه را که در آبادان رخ داد «بدترین شکست بریتانیای کبیر در حوزه سیاست خارجی در سده کنونی» توصیف کرد (عظیمی، ۱۳۹۴، ص. ۱۷۲).

بستر اصلی ملی شدن صنعت نفت در جبهه ملی شکل گرفت. مصدق پس از تحصن بیست نفره‌ای که در دربار در مهرماه سال ۱۳۲۸ با جمعی از یاران خود با هدف تضمین سلامت انتخابات مجلس شانزدهم داشت، در روز یکشنبه اول آبان در جلسه‌ای که در منزلش تشکیل شده بود، خطاب به جمعی از یارانش که آنجا حضور داشتند، گفت که مایل به تشکیل یک جمعیت سیاسی است. مقصود او از جمعیت، چیزی فراتر از یک حزب بود؛ زیرا احزاب مختلف نیز می‌توانستند در آن جمعیت عضو شوند. از این رو آن جمعیت را «جبهه ملی» نام نهادند. این نوع تشکیل برای کارهای مقطعی و برآوردن اهدافی معین، مناسب بود؛ ولی برای برآوردن اهداف بلند و مقاصد طولانی، کافی نبود. با اینکه چند بار جهت تبدیل شدن جبهه ملی به یک حزب فراگیر تلاش شد؛ ولی هیچ‌وقت این تلاش‌ها به نتیجه نرسید (شایگان، ۱۳۸۵، ج ۱، صص. ۳۳۹ - ۳۳۸).

اصولاً مصدق نسبت به پا گرفتن احزاب بزرگ در ایران خوش‌بین نبود. او می‌گفت: «عقیده‌ام این است که در ایران، حزب بزرگ سر نمی‌گیرد. چون همه می‌خواهند جزو کمیته و هیأت عامله باشند... فکر می‌کردم [جبهه ملی] مجمع بین‌الاحزابی باشد تا هر حزب مرام خود را حفظ کند و دو سه نفر نماینده به مجمع بین‌الاحزاب بفرستد» (مصدق، ۱۳۵۹، صص. ۱۳۷ - ۱۳۶)؛ اما دور هم جمع شدن و حصول توافقات مقطعی احزاب مختلف، با برنامه‌ریزی کلان جهت کارهای بزرگ و طولانی متفاوت است. برای چنان کارهایی که همانا نهضت ملی ایران یکی از آن‌ها بود، یک جمعیت متنوع و متکثر نمی‌توانست کارآیی لازم را داشته باشد. به‌هرحال، جبهه ملی در چنین قالبی شکل گرفت.

مهم‌ترین هدف و کارکرد جبهه ملی از ابتدای تأسیس، مبارزه با استعمار انگلیس و احقاق حقوق نفتی ایران بود (شایگان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص. ۳۲۲). مصدق و همراهان او در جبهه ملی تا اعماق استخوان‌های خود، دخالت سیاسی انگلستان را در امور داخلی ایران حس می‌کردند. آنان به این مسئله نیک واقف بودند که شرکت نفت انگلیس مهم‌ترین پایگاه استعمار در

ایران است که نه تنها منابع و ذخایر ارزشمند این ملت فقیر را به ثمن بخش می‌برد، بلکه دولت انگلیس از جایگاه آن شرکت به‌عنوان یک شرکت بزرگ صنعتی و تجاری در ایران جهت اعمال نفوذ سیاسی در راستای تحصیل منافع استعماری و بر ضد منافع ملی نهایت استفاده را می‌برد. همین «نه» بزرگ به استعمار انگلیس بود که طیف وسیعی از نخبگان را با هم هم‌صدا کرد. البته این «نه» هم‌زمان با انگلیس به دربار و نیروهای هم‌پیمان دربار نیز گفته می‌شد؛ زیرا آنان بودند که مهم‌ترین یاران و عاملان ایرانی انگلیس محسوب می‌شدند؛ اما چگونه می‌شد از شر این امتیاز استعماری نفت که بر سیاست و اقتصاد کشور چنبره زده بود، خلاص شد. مصدق خود می‌گوید که نخستین کسی که در این زمینه یک پیشنهاد عملیاتی داد، حسین فاطمی بود (موحد، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۱۷). در آبان ماه ۱۳۲۸ فاطمی پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را مطرح کرد و گفت به همان نحوی که پس از جنگ جهانی دوم دولت کارگری انگلستان، صنایع مهمی را در آن کشور، ملی کرده و به صاحبان آن صنایع غرامت پرداخته است، ایران نیز می‌تواند صنعت نفت خود را ملی اعلام کند و غرامت لازم را به شرکت نفت انگلیس و ایران که از زمان قرارداد داری تا آن تاریخ صاحب امتیاز نفت بود، پرداخت نماید (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۱۷۷). این پیشنهاد از نظر حقوقی و سیاسی و اقتصادی بهترین گزینه ممکن بود.

ملی شدن صنعت نفت در راستای همان پیشنهاد فاطمی مسیر خود را آغاز کرد و در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تبدیل به قانون شد و با تصویب قانون خلع ید در اردیبهشت ۱۳۳۰ و سپس نخست‌وزیری مصدق و اجرای عملیات خلع ید، تحقق یافت. ولی این مبارزه ضد استعماری ملت ایران در طول دوره اول نخست‌وزیری مصدق تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱ و نیز دوره دوم از ۳۰ تیر همان سال، با دشواری‌های بسیاری مواجه شد و بالاخره در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نافرجام ماند. نه تنها ملت ایران نتوانست به آرزوی خود جهت شکست استعمار و در اختیار داشتن منابع نفتی خود نائل شود، بلکه مجبور شد حکومت دیکتاتوری محمدرضا شاه را با شدت و حدت بیشتر برای ۲۵ سال دیگر تحمل کند. از آن پس ناکامی نهضت ملی ایران به رهبری مصدق به یک خاطره تلخ ملی تبدیل شد.

یکی از مهم‌ترین سؤال‌هایی که پژوهشگران تاریخ معاصر با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند این است که چرا مصدق در نهضت ملی ایران ناکام ماند و چرا در نهایت نتوانست به اهدافی که داشت نائل شود؟ البته مشخص است که دربار و دولت‌های خارجی از تمام توان خود برای تضعیف و حذف مصدق بهره می‌گرفتند. ولی سؤال اصلی اینجاست که عملکرد مصدق چه نقشی داشت که آنان بالاخره موفق به حذف او شدند؟ در صدها کتاب و مقاله‌ای که در مورد

این برهه بحرانی از تاریخ ایران نوشته شده است، محققان و پژوهشگران، پاسخ‌های متنوعی داده‌اند و عواملی را ذکر کرده‌اند.

از جمع‌بندی همه این عوامل می‌توان به پنج عامل رسید:

۱. برخی عامل اصلی شکست مصدق را ناتوانی وی از جلوگیری از ایجاد تفرقه در میان هم‌پیمانانش دانسته‌اند.

۲. برخی انگشت روی ضعف مدیریتی مصدق گذاشته‌اند.

۳. برخی دیگر، اعتماد بر دولت آمریکا را در جریان مقابله با انگلستان مطرح می‌کنند.

۴. دسته‌ای نیز آزادی دادن بیش از حد به حزب توده را عامل اصلی شکست مصدق می‌دانند.

۵. اما گروهی از تحلیل‌گران، تکیه بر انبوه توده‌های مردم را اشکال اصلی کار مصدق تشخیص دادند، همان توده‌هایی که در روز ۲۸ مرداد پشت مصدق را خالی کردند. همه این موارد پنج‌گانه صحیح است؛ ولی از نظر این پژوهش، هیچ‌کدام بازتاب‌دهنده علت اصلی نیست. علت اصلی ناکام ماندن مصدق، تذبذب وی در میان نقش‌های سیاسی بود که ایفا می‌کرد و این تذبذب، خود می‌تواند مسبب همه عوامل مذکور دیگر باشد. به عبارت دیگر، اگر مصدق به ملزومات آن نقش سیاسی که در آن برهه از تاریخ ایفا می‌کرد، آگاهی بیشتری داشت و دقیقاً طبق آن ملزومات عمل می‌نمود، شاید هیچ‌یک از موارد مزبور که از آنها به عنوان عوامل شکست وی یاد می‌شود، محقق نمی‌شد.

برای اینکه بتوان علت اصلی ناکام ماندن نهضت ملی ایران را به خوبی درک کرد، لازم است که عملکرد مصدق را به عنوان رهبر آن نهضت به صورت روشمند مورد تحلیل و بررسی قرار داد. روشی که در این مقاله مورد استفاده قرار می‌گیرد، روش تحلیل موقعیت^۱ است. در ادامه، ابتدا به روش‌شناسی مقاله پرداخته خواهد شد. لذا ضمن کاوش در پژوهش‌های موجود، به بررسی عوامل پنج‌گانه پرداخته و سپس نشان داده می‌شود که علت اصلی چه بوده است. لازم به ذکر است که در این پژوهش فقط روی شخص مصدق و کاستی‌های مدیریت سیاسی او تمرکز شده است و این اصلاً به این معنی نیست که برخی یاران و هم‌پیمانان او بدون تقصیر بوده‌اند. بلکه دامنه این مطالعه فقط محدود به ارتباط نوع عملکرد مصدق در مقام رهبری نهضت و ناکامی نهایی است.

1. Situational Analysis

روش‌شناسی

کارل پوپر روش تحلیل موقعیت را به‌عنوان روش مقبول در علوم انسانی و اجتماعی پیشنهاد کرده است (Popper, 1974, p. 178). این روش بیش از اینکه ساختارمحور باشد، کارگزار محور است و از این جهت در فهم مسائل مختلف تاریخی و اجتماعی، اولویت را به چگونگی درک کنشگران انسانی یا همان کارگزاران از شرایطی می‌دهد که در آن قرار گرفته‌اند. به دیگر سخن، روش تحلیل موقعیت به ما کمک می‌کند فرایند تصمیم‌سازی را در مورد یک کنشگر عاقل^۱ بررسی کنیم. در این روش، لازم است موقعیت مورد تحلیل و اجزای آن را بازسازی کنیم و سپس بر اساس اصل عقلانیت^۲ به تحلیل افعال کنشگر پردازیم. در بررسی موقعیت، معمولاً به محیطی که کنشگر در آن قرار گرفته است، رقیبان وی و نهادهایی که در تصمیم‌سازی کنشگر تأثیر گذارند، توجه می‌شود (پایا، ۱۳۸۲؛ ۱۳۸۵).

در پژوهش حاضر با توجه به اینکه علل شکست مصدق به‌عنوان رهبر نهضت ملی ایران مورد بررسی است، او به‌عنوان کنشگر مرکزی مورد مطالعه قرار گرفته است. همچنین به محیطی که مصدق در آن قرار گرفته بوده، رقیبان وی مانند دولت انگلیس و دربار و نهادهای موجود مانند شورای امنیت سازمان ملل و دادگاه لاهه توجه شده است. در واقع با توجه به اسناد تاریخی موجود در مورد نهضت ملی شدن صنعت نفت، تلاش می‌شود تا دیده شود در مقاطع مختلف، تصمیم‌گیری‌های مصدق بر چه اساسی شکل گرفته بوده است. از اینجا به نقش‌هایی که مصدق ایفا می‌کرده می‌رسیم و رابطه آن نقش‌ها با دستاورد نهایی مصدق مورد مطالعه قرار گرفته است.

علل و عوامل ناکامی نهضت ملی ایران در پژوهش‌های موجود

نخستین علتی که در منابع زیادی ذکر شده و واقعاً مصدق را تا حد زیادی تضعیف کرده، تفرقه و شکاف میان او و برخی دوستان و هم‌پیمانانش در جبهه ملی است (خانی، ۱۳۹۵). در کشاکش مسائل سیاسی و تفاوت مرام و مسلک‌ها و اختلاف سلیقه‌ها، از آن نفری که از ابتدای تأسیس جبهه ملی با مصدق بودند، ۹ نفر از او جدا شده و به گروه دشمنان او پیوستند. در کنار این اختلافات و مؤثرتر از همه آن‌ها، ایجاد شکاف و تفرقه میان مصدق و کاشانی بود. هیچ تاریخ‌نویسی نمی‌تواند سهم مهم کاشانی را در نهضت ملی شدن صنعت نفت انکار کند.

1. Rational Actor

2. Principle of Rationality

این از مسائل روشن تاریخی است که در خصوص ایجاد حماسه سی تیر، مصدق اصلاً دخالتی نداشت و فقط در خانه نشسته بود و بیشترین سهم، متعلق به کاشانی و گروهی از اعضای جبهه ملی بود که چند ماه بعد از مصدق جدا شدند. این گسیختگی به خاطر ضعف ساختاری بود که این افراد و جریان‌ها را کنار یکدیگر جمع کرده بود. پیش از این گفتیم که جبهه ملی چتری بود برای گردآوردن افرادی که جز جمع شدن زیر آن چتر، در افکار و عقاید سیاسی خود شباهت زیادی با هم نداشتند. جبهه ملی ایدئولوژی مدون واحدی را دنبال نمی‌کرد و همچون حزبی نبود که مرام و مسلک مشخصی داشته باشد و افراد هم‌فکری را در کنار یکدیگر قرار دهد. جبهه ملی یک توافق مقطعی برای مبارزه با یک دشمن مشترک بود. چنین توافقی‌هایی فقط می‌تواند به صورت موقت جواب دهد.

شکاف میان یاران مصدق وقتی اوج گرفت که او در ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱ طی نامه‌ای درخواست تمدید یک‌ساله اختیارات قانون‌گذاری خود را به مجلس فرستاد. این کار به معنی خارج کردن مجلس هفدهم از جریان قانون‌گذاری بود؛ اما اینجا یک مشکل جدی وجود داشت. از زمانی که علی‌اکبر داور در زمان رضاشاه درخواست اختیارات کرده بود تا مجلس شانزدهم که رزم‌آرا همان درخواست را نموده بود، بارها خود مصدق در نطق‌های آتشین، اعطای اختیارات به دولت را خلاف صریح قانون اساسی دانسته بود. او در جلسه ۸ مرداد ۱۳۲۹ مجلس شانزدهم در رابطه با درخواست اختیارات رزم‌آرا گفته بود: «ما نمایندگان و کیل در توکیل نیستیم که به دولت اجازه دهیم از طرف مجلس قانون وضع کند... قوه مجریه حق تصویب قانون ندارد و چنانچه مجلس شورای ملی این حق را به آن قوه دهد، نقض اصول قانون اساسی را نموده است. مجلس شورای ملی که باید حافظ قانون اساسی باشد، نباید آن را نقض کند...» او در جای دیگری گفته بود:

مجلس شورای ملی نمی‌تواند به دولت اجازه قانون‌گذاری بدهد، چرا برای اینکه این مثل این است که یک کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد! اجتهاد غیرقابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل که نبوده‌ایم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن! (افشار، ۱۳۸۲، ص. ۲۱۰).

این بود که یاران پیشین مصدق او را متهم به دیکتاتوری کردند. در همان روزی که نامه درخواست تمدید یک‌ساله اختیارات در مجلس قرائت شد، مکی که از اعضای مهم جبهه ملی بود و به‌عنوان نماینده نخست از تهران در مجلس هفدهم انتخاب شده بود، استعفانامه خود را تقدیم مجلس کرد و طی مصاحبه‌ای مصدق را به هیتلر تشبیه کرد. کاشانی با ارسال نامه‌ای به هیأت رئیسه این تقاضای مصدق را خلاف قانون اساسی دانست و گفت که مجلس اصولاً حق

طرح کردن چنین لایحه‌ای را ندارد. بقایای و حائری زاده، دو نماینده عضو دیگر جبهه ملی نیز هر کدام در نطق‌های مفصلی در مجلس با تندوی و به شدت بر مصدق تاختند. اینجا بود که دوستان متحد قدیمی، در دو قطب متضاد در مقابل هم ایستادند.

این صحیح است که چرخ‌های نظام مشروطه به خاطر مسائل تاریخی و مشکلات ساختاری خوب نمی‌چرخید و به خاطر فقدان احزاب ماندگار، جریان سیاست در مملکت پرفت‌وخیز بود. ولی باید این اشکالات، به‌مرور زمان و با ایجاد هم‌فکری میان نخبگان رفع می‌شد. نه اینکه به یک‌باره مهم‌ترین رکن مشروطیت، یعنی مجلس شورای ملی، از مهم‌ترین وظیفه خود که قانون‌گذاری است، کنار گذاشته شود. میان وضع نامطلوب موجود و گرفتن اختیارات یک‌ساله، راه‌حل‌های بینابین دیگری نیز وجود داشت که اگر آن راه‌ها پیموده می‌شد، به یک‌باره یک رکن اصلی مشروطه از دور خارج نمی‌شد. این دست راه‌حل‌های بینابین که کار دولت‌ها را تسهیل می‌کند در شرایط خاص در نظام‌های پارلمانی دنیا مرسوم است. ولی مصدق و اطرافیان او برای به کرسی نشاندن راه‌حل مطلوب خود، به بزرگ‌نمایی تهدید از ناحیه کشورهای بیگانه متوسل می‌شدند و وضعیت را بحرانی نشان می‌دادند؛ چون در وضعیت بحرانی، می‌توان راه‌حل‌های نامطلوب را به کار گرفت. به‌عنوان مثال، شایگان در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان در تاریخ ۲۰ دی ۱۳۳۱ در توجیه تقاضای تمدید اختیارات یک‌ساله می‌گوید: آقایان من سند و دلایلی دارم که الآن که سر بزنگاه است و چرچیل و آیزنهاور مشغول مذاکره هستند، دولت انگلستان به‌عنوان اینکه از اختیارات شش ماهه قانونی دکتر مصدق، بیش از یک ماه باقی نمانده و دولت سقوط خواهد کرد، سعی می‌کند برای حل قضیه نفت قدمی برداشته نشود. ولی دکتر مصدق با گرفتن اختیارات، جواب دندان‌شکنی به حریف خواهد داد و به آن‌ها خواهد فهماند که من یک سال دیگر بر سر کار باقی هستم و این دولت رفتنی نیست (شایگان، ۱۳۸۵، ج ۱، ص. ۴۸۰).

این استدلال‌های عوام‌گرایانه شایگان، حرکت توده‌های طرفدار مصدق را برانگیخت و مخالفان مصدق نیز توده‌های طرفدار خویش را به خیابان کشاندند. در ۲۸ دی «تظاهرات شدیدی در تهران و تمام شهرها له و علیه مصدق و کاشانی بروز کرد و تعطیلی مغازه‌ها آغاز شد. سیل طومار و تلگراف به طرفداری مصدق همه‌جانبه شد، در تهران بعضی از افراد به زدوخورد پرداخته و لقب حسین مکی را از «سرباز فداکار به سرباز خطاکار تغییر دادند» (عاقلی، ۱۳۶۹). شکاف در توده‌ها تابع شکاف در نخبگان بود. بالاخره با اعمال نفوذ دولت، لایحه تمدید اختیارات یک‌ساله در ۲۹ دی‌ماه به تصویب رسید؛ ولی شکاف ایجاد شده در

•

میان مصدق و هم‌پیمانان گذشته‌اش ترمیم نشد و در وقایع بعدی، از جمله واقعه ۹ اسفند و نیز در ماجرای قتل سرتیپ افشار طوس خود را نشان می‌داد.

اوج شکاف میان مصدق و یارانش در ماجرای همه‌پرسی مرداد ۱۳۳۲ جهت انحلال مجلس هفدهم بود. برگزاری همه‌پرسی در قانون اساسی پیش‌بینی نشده و در حقیقت، این اقدام مصدق نوعی عبور از همان قانون اساسی‌ای بود که سال‌ها سنگ آن را به سینه می‌زد. مصدق نباید فراموش می‌کرد که هر قدر هم که قوای حاکم در نظام مشروطه فاسد باشند، او با پذیرش مشروعیت آن قوا و به کمک همان قوا نخست‌وزیر شده است. او نمی‌توانست تنها خود را مطابق قانون و قوای دیگر را فاسد و عامل بیگانگان بدانند و به ابتکار خود، دیگران را از جایگاه‌هایی که داشتند، حذف کند. توسل به همه‌پرسی، در حقیقت عبور از دموکراسی به پوپولیسم (عوام‌گرایی)، از قانون به اراده عمومی و از نخبگان به توده‌ها بود (آبراهامیان، ۱۳۹۳، ص. ۲۲۵).

حذف مجلس که اصلی‌ترین نهاد مشروطیت است، برای مصدق کم‌هزینه تمام نشد. او در آخرین ملاقات خود با هندرسون، سفیر آمریکا، جهت توجیه انحلال مجلس گفت: انگلیسی‌ها ۳۰ نفر از وکلای خریدار بودند و وقتی می‌خواستند ۱۰ نفر دیگر را هم با پرداخت یک‌صد هزار تومان به هر نفر بخرند، او در جریان قرار گرفت و فهمید که دیگر آن مجلس به درد نمی‌خورد. این دست استدلال‌ات، البته در شأن یک نخست‌وزیر لیبرال نبود و بیشتر به گفتار دیکتاتورهای عوام‌گرا یا انقلابیان سرکش که اعتقادی به نظام موجود نداشتند، شباهت داشت. اتهاماتی که مصدق وارد می‌ساخت در هیچ دادگاه صالحی ثابت نشده بود و فقط یک اتهام بود. از این رو هندرسون در پاسخ، فقط اظهار تأسف کرد که چرا ایران قادر نیست یک حکومت پارلمانی داشته باشد (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۱۷). هزینه‌ای که مصدق برای برداشتن مجلس از سر راه خود پرداخت، خیلی بیش از آن چیزی بود که تصورش را می‌کرد. این کار او اعلان جنگ به همه نخبگانی بود که خارج از حلقه قدرت دولت قرار داشتند.

دومین دلیلی که در منابع موجود برای ناکامی مصدق ذکر می‌شود، مشکلات مدیریتی، انتصابات وی و نوع سهم‌دهی به جناح‌های مختلف سیاسی بود. در سی تیر، وقتی که مصدق در خانه خویش انزوا گزیده بود، این کاشانی بود که نقش اصلی را در بسیج توده‌ها و بازگرداندن مصدق به قدرت داشت. در آن ماجرا قوام از طریق ارسنجانی به کاشانی پیغام داده بود که در صورت موافقت کاشانی با قوام، شش نفر از وزرای کابینه را به صلاح‌دید او انتخاب خواهد کرد (عظیمی، ۱۳۹۴، ص. ۱۵۴)؛ اما وقتی در سی تیر بر اثر بسیج توده‌ها و برخی از اعضای جبهه

ملی، مصدق به قدرت بازگشت، سهم مهمی از قدرت در اختیار کاشانی نگذاشت. پس از سی تیر کاشانی با برخی انتصابات مصدق از جمله با احمد وثوق که به معاونت وزارت دفاع منصوب شده بود، مخالف بود.

وثوق در حوادث سی تیر رئیس ژاندارمری بود و در کاروانسرای سنگی جلوی حرکت کفن پوشان طرفدار مصدق را به سوی تهران گرفته بود. مصدق در پاسخ به اعتراض کاشانی، خطاب به او نوشت: «چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود، باید از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایند. خاصه اینکه هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر اینکه متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۵۵۹). درخواست آزادی مطلق در امور اجرایی البته در شأن یک نخست‌وزیر مشروطه نبود. در همه نظام‌های دموکراتیک سهم‌دهی در قدرت و تعامل میان قوا در انتخاب اعضای کابینه کاملاً مرسوم است. کاشانی که پیشنهاد در اختیار داشتن شش وزارتخانه را در کابینه قوام رد کرد، در حالی که در بازگرداندن مصدق به قدرت مهم‌ترین نقش را بازی کرده بود، اینک حق نداشت حتی در مورد انتصاب یک معاون وزیر نظر دهد.

یکی از مهم‌ترین اشکالات کاشانی به مصدق، انتصاب سرتیپ محمد دفتری، از بستگان مصدق، در ۲۶ آذر ۱۳۳۱ به ریاست گارد مسلح گمرک بود. گفته شده که پیش از آن، دفتری در تظاهراتی که در ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ از طرف کاشانی برای مخالفت با هژیر برگزار شد، دستور تیراندازی صادر کرده بود (خسروشاهی، ۱۳۷۹، ص. ۵۸). همچنین گفته شده در همان سال وقتی پس از ترور ناموفق شاه، کاشانی دستگیر شد، دفتری به او سیلی زده بود (خسروشاهی، ۱۳۷۹، ص. ۶۳). دفتری همچنین در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا به ریاست شهربانی منصوب شد و یکی از مهره‌های اصلی او بود؛ اما شاید مهم‌ترین اشتباه مصدق این بود که در روز ۲۸ مرداد، دفتری را به ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی تهران گمارد. صدیقی، وزیر کشور مصدق، می‌گوید: «آقای نخست‌وزیر با تلفن به من گفتند با مطالعاتی که کرده‌ام مقتضی است، دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهده او واگذار شده است و او فعلاً در شهربانی است» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۲۵)؛ اما دفتری وقتی در آن سمت قرار گرفت، تمام نیروهای امنیتی تحت امر خود را بر ضد مصدق به کار گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص. ۳۴۸). سال‌ها بعد، ریاحی به تلخی از این ماجرا یاد کرده و گفت: «اگر مصدق با اصرار، سرتیپ محمد دفتری را به ریاست شهربانی منصوب نمی‌کرد، جریانات روز ۲۸ مرداد اتفاق نمی‌افتاد» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۵۹).

سومین و همچنین چهارمین عامل که از نظر نگارنده باهم مرتبط هستند، اعتماد مصدق به دولت آمریکا و همچنین آزادی دادن به حزب توده بود. مصدق در طول دوران نخست‌وزیری اش از طریق سفیر آمریکا و همچنین با یک سفر به آمریکا و مذاکره با رئیس‌جمهور ترومن و دیگر دولت‌مردان آمریکا مایل بود که انگلستان را از طریق آن دولت در فشار قرار دهد. او همچنین به خاطر تنگنای مالی که در آن قرار گرفته بود، بارها از آمریکا درخواست وام و کمک مالی کرد که البته موافقت نشد. مصدق پس از سفر به آمریکا که بیش از ۴۰ روز طول کشید در آن سفر نیز در جلسه شورای امنیت سخنرانی کرده و در ۳ آذر ۱۳۳۰ گزارش سفر خود را طی نطقی در مجلس به استحضار نمایندگان رساند. آنجا او مذاکرات خود را با ترومن و دیگر مقامات آمریکایی گزارش می‌کند و درخواست کمک‌های مالی را که از آمریکا کرده بود، به اطلاع نمایندگان می‌رساند.

نکته‌ای که در نطق مصدق جلب توجه می‌کند، نگاه غلیظ ضد استعماری مصدق و اعتقاد راسخ او به این است که باید به هر قیمت شده، دست غاصب انگلستان را از منابع اقتصادی و هم از عرصه سیاسی ایران قطع کرد. او تا آنجا پیش می‌رود که به صراحت، جریان نهضت ملی را نه صرفاً یک حرکت سیاسی، بلکه «مبارزه بین حق و باطل» می‌داند و چون خود را در طرف حق می‌بیند، معتقد است که بالاخره پیروزی را به دست خواهد آورد. همچنین به این نکته توجه دارد که طرف مقابل، یعنی دولت انگلستان، قصد مداخله و وقت‌کشی دارد و در واقع در پی رسیدن به توافق با دولت او نیست و ترجیح می‌دهد پس از سرنگونی مصدق با جانشین او به توافق برسد. در واقع انگلستان به هیچ‌وجه حاضر به پذیرش ملی شدن صنعت نفت ایران نیست؛ زیرا از دید آن کشور به رسمیت شناختن ملی شدن نفت برای ایران، موجب خواهد شد که تمام کشورهای نفت‌خیز دیگر نیز همین مسیر را انتخاب کنند و در این صورت، منافع حیاتی انگلستان - و نیز آمریکا که در این مذاکرات نقشی میانجی‌گرانه بازی می‌کرد و منافع مشابهی در کشورهای دیگر داشت - از دست خواهد رفت.

مصدق در آن جلسه نمایندگان مجلس را به ایستادگی دعوت می‌کند و می‌گوید: آقایان محترم! در این مبارزه عظیم حیاتی به هیچ‌وجه نباید در اراده ما رخوت و فتوری حاصل شود؛ زیرا مشکلات طرفین تقریباً مساوی است. اگر ما احتیاج به عواید نفت خود داریم دیگران هم به همان اندازه به نفت ما نیازمند هستند. اگر بودجه ما از تعادل خارج شده و اصلاح آن مستلزم فداکاری است، دیگران هم از همین جهات با مشکلات عظیم دست به گریبان‌اند. اما در اینجا مصدق دو اشتباه محاسبه داشت. اولین اشتباه این بود که دولت انگلیس و

جهان غرب، اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن بود از قطع صادرات نفت ایران متضرر شوند؛ ولی در پی افزایش تولید کشورهای نفت‌خیز دیگر، به‌زودی بازار نفت اشباع گردید و جای خالی ایران پر شد. اینک نوبت ایران بود که برای مدت طولانی به‌تنهایی مشکلات اقتصادی را تحمل کند. دومین اشتباه محاسبه مصدق این بود که منافع آمریکا را جدای از انگلیس می‌دید. در صورتی که آمریکا نیز از ملی شدن صنعت نفت در ایران به همان اندازه انگلیس متضرر می‌شد؛ زیرا منافع نفتی آمریکا هم مشابه منافع نفتی انگلیس در جای‌جای دنیا بر اساس قراردادهای و امتیازات مشابهی شکل گرفته بود و اگر ایران می‌توانست فرمول خود را به کرسی بنشاند، کشورهای دیگر جهان سوم که طرف قرارداد آمریکا بودند نیز مطالبات مشابهی را مطرح می‌کردند.

یکی از راهبردهای اصلی سیاست خارجی مصدق استفاده از اهرم حزب توده در مقابل دولت آمریکا بود. او می‌خواست به آمریکایی‌ها القا کند که در پی بحران اقتصادی که در ایران به وجود آمده و مسئول مستقیم آن دولت انگلستان است، وضع اقتصادی ایران خراب و خراب‌تر می‌شود و گرایش به کمونیسم در ایران افزایش خواهد یافت. بنابراین به نفع آمریکاست که انگلیس را وادار به مصالحه با ایران کند. ولی حتی برخی از یاران بسیار نزدیک مصدق، درک صحیحی از این راهبرد نداشتند. در سالگرد ۳۰ تیر وقتی جمع کثیری از توده‌ای‌ها تظاهرات کردند و حتی تعداد آن‌ها از تعداد جناح‌های دیگر بیشتر برآورد شد (عظیمی، ۱۳۸۷، ص. ۶۲۰)، ملکی، سنجابی، فروهر و جمعی دیگر نزد مصدق رفتند و گلایه کردند: «خلیل ملکی آنجا تند صحبت کرد... گفت: جای آن‌ها [= توده‌ای‌ها] توی خیابان‌ها نیست! جای آن‌ها باید در زندان باشد!» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۷۵۹). ولی مصدق در پاسخ، رندانه مسامحه می‌کند و زیر بار ایجاد محدودیت برای حزب توده نمی‌رود.

۷۸

البته نباید لیبرال‌منشی مصدق را نادیده گرفت. او واقعاً نمی‌خواست که فضای سیاسی را محدود کند و جلوی احزاب و دسته‌های سیاسی را بگیرد. از این‌رو بود که در طول دوران مصدق، مطبوعات و روزنامه‌ها از طیف‌های مختلف سیاسی، آزادی‌وسعی داشتند. تا آنجا که یک پژوهشگر ادعا می‌کند: «در دولت مصدق مطبوعات از آزادی‌ای برخوردار بودند که حتی مطبوعات انگلستان تا بدان حد آزاد نیستند» (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص. ۳۰۹). مصدق نیز در خاطرات خود، علت آزاد گذاشتن حزب توده را اهمیت دادن به اصل آزادی می‌داند (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۲۸۸)؛ ولی ساده‌اندیشی است اگر در توجیه باز گذاشتن دست حزب توده فقط به لیبرال‌منشی مصدق بسنده کنیم و نقش اساسی حزب توده به‌عنوان یک اهرم فشار به آمریکا

را در نظر نگیریم. مصدق به خوبی از شرایط جنگ سرد آگاهی داشت و می دانست که مهار کمونیسم در اولویت نخست سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. او در طول مذاکراتی که با آمریکاییان داشت، همواره از خطر کمونیست شدن ایران به عنوان حربه‌ای برای امتیاز گرفتن از آمریکا استفاده می کرد (موحد، ۱۳۷۸، ج ۱، صص. ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۶۰ و ۳۶۵).

واقعیت آن بود که سقوط ایران در ورطه کمونیسم می توانست بابتی را برای سقوط کل خاورمیانه بگشاید که دارنده ۶۰ درصد منابع نفتی جهان بود. مسلماً آمریکا چنین خطری را بر نمی تابید. لذا مصدق در نامه خود به آیزنهاور در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۳۲ ضمن اشاره به مشکلات اقتصادی که دولت انگلیس برای ایران پدید آورده است و درخواست کمک اقتصادی از جانب آمریکا، نوشت: «ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نظر بین المللی نیز ممکن است عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع، کمک مؤثر و فوری به این مملکت نشود شاید اقداماتی که فردا به منظور جبران غفلت امروز به عمل آید خیلی دیر باشد» منظور مصدق از «عواقب خطیر»، احتمال سقوط ایران در ورطه کمونیسم بود (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۷۴۷)؛ اما سیاست میدان دادن به حزب توده و پررنگ کردن خطر آن، شمشیری دو لبه بود. درست است که مصدق می خواست از این حربه برای ایجاد تضاد میان منافع دولت های خارجی استفاده کند؛ ولی بسیاری از نیروهای سیاسی که با او هم پیمان بودند، از شرایط به وجود آمده وحشت می کردند. اگر به صورت جلسات مجلس شورای ملی نگاهی انداخته شود و اطلاعاتی ها و سخنان کاشانی مرور شود، دیده می شود که تحلیل آن ها از گسترش فعالیت های آزادانه حزب توده با مصدق متفاوت است و آنان مسامحه مصدق را در این زمینه بسیار خطرناک ارزیابی می کردند. شاید این نکته یکی از اصلی ترین علل ایجاد شکاف میان مصدق و هم پیمانانش بود.

برای برخی نیروهای سیاسی ایران، دفع خطر حزب توده و کمونیسم، حتی از خود نهضت ملی ایران نیز مهم تر بود. ولی آنان می دیدند که روزه روز، کمونیست ها در ایران قوت می گیرند و مصدق نه تنها از آن ها ممانعت نمی کند، بلکه به آن ها میدان می دهد. «اگر در تظاهرات سال ۱۳۳۱ یک سوم جمعیت، اعضای حزب توده بودند، از اوایل ۱۳۳۲ قضیه برعکس شده و میتینگ ها و تظاهراتی که به نفع دولت صورت می گرفت، دوسوم آن را اعضای حزب توده تشکیل می دادند». یک خبرنگار خارجی هشدار می دهد که میزان هواداران این حزب چنان افزایش می یابد که «دیر یا زود می تواند حتی بدون خشونت کشور را به دست

گیرد» (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص. ۳۵۹). اقبال عمومی به حزب توده نیز رو به افزایش بود. «مسئولان دانشگاه در اواخر سال ۱۳۳۰، هشدار می‌دادند که در نتیجه تبلیغات دیران دیرستان‌ها ۷۵ درصد دانشجویان تازه وارد، کمونیست هستند» (آبراهامیان، ۱۳۸۴، ص. ۴۱۰).

اما در این بین دولت انگلستان بهتر از دیگران توانست از این آب گل آلود ماهی بگیرد. با روی کار آمدن آیزنهاور از حزب جمهوری‌خواه دیپلماسی انگلیس در آمریکا روی خطر کمونیست شدن ایران به خاطر حکومت مصدق، بیش‌ازپیش تأکید می‌ورزید. آنان در این زمینه نیاز به ارائه دلایل زیادی نداشتند. خود مصدق با پرننگ کردن خطر کمونیسم، دلیل کافی را برای آنان فراهم آورده بود. ریچارد کاتم اذعان می‌دارد که «انگلیسی‌ها آن روزها با توجه کامل به جنون ترس از کمونیسم... عالماً و عامداً به این نقطه ضعف انگشت نهادند و پای ما [آمریکاییان] را در میدان کشیدند» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۷۸۵). یکی از دیپلمات‌های انگلیسی وقتی برای مذاکرات نفت ایران به آمریکا رفته بود، با زیرکی دریافت که چگونه باید آمریکایی‌ها را متقاعد سازد که مصدق خطرناک است و باید حذف شود. او می‌گوید:

ما رفته بودیم آمریکایی‌ها را قانع کنیم که با مصدق به هیچ‌جا نمی‌توان رسید و ماندن او به لحاظ منافع هردو کشور بسیار خطرناک خواهد بود. ما بر آن بودیم کمی هم درباره‌ی وسایلی که برای تغییر دولت مصدق در اختیار داریم با آمریکایی‌ها حرف بزنیم. پس از مدتی صحبت، احساس کردیم این نظر که ماندن مصدق سرانجام به روی کار آمدن کمونیست‌ها خواهد انجامید نزد آمریکایی‌ها جا افتاده و مورد قبول قرار گرفته است (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۷۸۵).

البته مشکل مصدق با آمریکا به اینجا محدود نمی‌شد. در دوران جنگ جهانی دوم، سهم آمریکا از منافع نفتی خاورمیانه فقط ۱۳ درصد و سهم انگلیس ۸۰ درصد بود؛ ولی تا سال ۱۳۲۴ آمریکا سهم خود را به ۵۵ درصد افزایش داد و سهم انگلیس به ۴۱ درصد تنزل یافت (کاتم، ۱۳۷۱، ص. ۲۰۵). طبیعی بود در چنین شرایطی، آمریکا در صورت وزش نسیم جنبش ملی شدن صنعت نفت در منطقه، حتی خسارت بیشتری از انگلیس متحمل می‌شد. مصدق به‌خوبی از این مسئله آگاه بود. او در گفتگویی که پس از سی‌تیر با هندرسون، سفیر آمریکا در تهران داشت، به او گفت: «آمریکا می‌ترسد اگر ایران بتواند صنعت نفت خود را اداره کند، منافع آمریکا در عربستان سعودی و سایر جاها به مخاطره افتد» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۵۷۴). هندرسون نتوانست پاسخ متقاعدکننده‌ای به این اشکال مصدق بدهد و فقط گفت که «منافع نفتی آمریکا در درجه دوم از اهمیت قرار دارد» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۵۷۴). ولی این اشکال مصدق وارد بود.

چون در نهایت، آمریکا یک نظام سرمایه‌داری است، کمپانی‌های بزرگ و البته کمپانی‌های نفتی، نفوذ سیاسی زیادی دارند و در بسیاری از موارد، آن‌ها هستند که حرف آخر را می‌زنند. رؤسای پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۱/ ۱۷ مهر ۱۳۳۰ در حضور وزیر خارجه آمریکا و معاون وی، نگرانی‌های خود را در مورد بحران نفت ایران ابراز کردند. آنان گفتند نباید در مورد ایران طوری عمل شود که درآمد بیشتری نصیب آن کشور گردد، و گرنه «تمامی صنعت نفت بین‌المللی در معرض خطر جدی قرار خواهد گرفت» آنان حتی پا را از این فراتر نهاده و گفتند «حتی از دست دادن ایران [و افتادن آن کشور به ورطه کمونیسم]، بر عدم ثباتی که از موافقت با شرایط بسیار مساعد با ایران ناشی خواهد شد، ترجیح دارد»؛ زیرا اگر به ایران امتیازات ویژه داده شود، نه تنها نفت، بلکه همه سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ماورای بحار متزلزل خواهد شد (موحد، ۱۳۷۸، ج ۱، ص. ۱۹۰). اینجا بد نیست به نکته مهم دیگری که تاکنون در منابع فارسی موجود به آن اشاره‌ای نشده است نیز اشاره شود. آیزنهاور که به‌تازگی به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده بود و شرکت‌های نفتی در جریان مبارزات انتخاباتی به شدت از او حمایت می‌کردند از این جهت وامدار آنان بود (Kenny, 2023, p. 212). برای کسانی که با سیاست آمریکا آشنا هستند روشن است که او نمی‌توانست به خاطر مصدق به حامیان اصلی خود پشت کند.

باری، مصدق در مقابله با انگلیس به یک مبارزه بزرگ ضد استعماری اقدام کرده بود. هدف اصلی او بیرون آوردن منابع حیاتی ایران از زیر سیطره اجنبی بود. در تمام مذاکرات میان مصدق و انگلیس دعوای اصلی بر سر این بود که «چه کسی کنترل منابع نفتی را در اختیار داشته باشد» منافع اقتصادی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت. حتی انگلیس حاضر شده بود که کنترل را در اختیار داشته باشد و ۶۰ درصد سود را به ایران بپردازد، یعنی ۱۰ درصد بیش از چیزی که آرامکو به عربستان می‌داد. ولی چیزی که مصدق هیچ‌از آن پایین نمی‌آمد و البته انگلیس و آمریکا نیز حاضر به پایین آمدن از آن نبودند، این بود که چه کسی کنترل منابع را در اختیار داشته باشد. این موضع مصدق را چنین توصیف می‌کند: «در تمام مدت این بحران او کاملاً پیگیر و دارای موضع ثابتی بوده است... هیچ‌گونه تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد که هدف بنیادی او اخراج بیگانگان از هر گونه پست و جایگاهی در ایران غیر از جایگاه یک خدمت‌گذار است. او قبل از هر چیز و بیش از هر چیز یک ناسیونالیست است» (آبراهامیان، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۱).

در نقطه مقابل، انگلیس و آمریکا به هیچ نحوی مایل به واگذاری کنترل منابع نفتی به ایران

نبودند؛ زیرا در فضای آن روزگار، آنان گمان می‌کردند درخواست این امتیاز از جانب ایران به تمام کشورهای دیگری که مواد خام خود را در امتیازهای مشابهی واگذار کرده‌اند سرایت خواهد کرد و این کار موضع قدرت‌های جهانی را بسیار تضعیف می‌کند (آبراهامیان، ۱۳۹۳، صص ۱۲۳ - ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹ و ۱۳۵). از این جهت بود که انگلیس و آمریکا متوجه شدند هیچ راهی جز برکناری مصدق، خواه از طریق قانونی، خواه غیرقانونی، ندارند. بنابراین کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب یک جنبش آزادی‌بخش «در چهارچوب تضاد امپریالیسم و ناسیونالیسم، بین جهان اول و جهان سوم، بین شمال و جنوب و بین اقتصادهای توسعه‌یافته صنعتی و کشورهای توسعه‌نیافته» بود (آبراهامیان، ۱۳۹۳، ص. ۲۲).

نهضت ملی شدن صنعت نفت را می‌توان یک جنبش ملی ضد سلطه امپریالیسم انگلیس دانست (موحد، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۳۹، ۱۷۸ و ۱۸۳؛ طاهرزاده کوزانی و همکاران، ۱۴۰۲؛ نجاتی، ۱۳۷۸) که در جریان آن نهضت، آمریکا نیز در اولین ورود مؤثر خود در عرصه سیاست ایران، نشان داد که دنبال‌کننده همان راه استعماری انگلیس است.

بالاخره پنجمین علتی که برای ناکامی مصدق ذکر می‌شود، اتکای او به توده‌های مردم بود. واقعیت این است که نهضت ملی ایران از ابتدا تا انتها فقط با اتکا به توده‌های مردم بود که توانست توفیقاتی را به دست آورد. بدون بهره‌گیری از آن نیروی سیاسی، هرگز امکان رویارویی با دربار و دولت‌های استعماری وجود نداشت (سمیعی، ۱۳۹۸)؛ اما باید اذعان کرد که استفاده مصدق از توده‌های مردم قدری تناقض‌آلود بود. از یک طرف مصدق خود اذعان دارد که دولتش با اتکا بر نیروی سیاسی توده‌ها و بر «روی احساسات و افکار عمومی تشکیل شده بود» (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۲۷۹). اینکه او مجلس را آنجا می‌داند که مردم حضور دارند و همچنین خود را مستظهر به پشتیبانی مردم می‌داند، تکیه کامل او به احساسات و افکار توده‌ها را تأیید می‌کند. از طرف دیگر، وقتی تاریخ نهضت ملی ورق زده می‌شود، مشاهده می‌کنیم مصدق به صورت تمام‌عیار از توده‌ها به‌عنوان یک نیروی سیاسی بهره نمی‌گرفت. «در جریان رویدادهایی که به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ انجامید، مصدق شخصاً هیچ تمسکی به مردم نکرد و نه در رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد مردم را به خیابان‌ها کشاند» (عظیمی، ۱۳۹۴، ص. ۸۰).

این یکی از معماهای تاریخ نهضت ملی ایران است که چرا مصدق در روز ۲۸ مرداد، هیچ تقاضای استمدادی از مردم نکرد. رادیو تهران آن روز برنامه‌های عادی خود را پخش می‌کرد و با اینکه مصدق در جریان کامل آشوب‌ها و درگیری‌ها قرار داشت، هیچ اطلاعیه‌ای از طرف دولت صادر نشد که هواداران مصدق را در جریان بگذارد و از آنان تقاضای کمک کند

(موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۵۱). عکس‌العمل مصدق تنها سکوتی مرموز بود (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۳۸). برخی طرفداران مصدق این را به حساب صلح‌طلبی او می‌گذارند و می‌گویند او مایل نبود که در خیابان‌ها کشت و کشتار و خون‌ریزی راه بیفتد (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۵۱). کسان دیگری که چندان با او نظر خوشی ندارند، معتقدند که مصدق حمایت مؤثر توده‌ها را از دست داده بود.

توده سیاسی مخالف دربار، بیشتر یا مدافع کاشانی بود و دل در گرو مسجد و منبر داشت، یا گوش به فرمان حزب توده بود. آنچه باقی می‌ماند نیز نیرویی نبود که در مقابل کودتا تاب مقاومت بیاورد. واقعیت آنکه مصدق کم‌وبیش در تمام عرصه‌ها شکست خورده بود و بدون کودتا نیز ماندنی نبود (شوکت، ۱۳۸۵، ص. ۳۲۴).

اما هیچ‌کدام از این توجیحات قانع‌کننده نیست. اینکه مصدق به خاطر صلح‌طلبی از طرفداران خود استمداد نکرده باشد، توجیه درستی نیست. از طرفی مصدق سیاست‌مداری بود که در عرصه قدرت گام نهاده بود و به ملزومات آن نیک آگاه بود. او یک صلح‌طلب تارک دنیا نبود که از ایستادگی در مقابل دشمنانش به بهانه احتمال خون‌ریزی واهمه داشته باشد. طبق روایت حسینی، مصدق در ۲۷ مرداد در آخرین ملاقات خود با هندرسون به او گفته بود که «ما مقاومت می‌کنیم مگر آنکه تانک‌های شما از روی نعش‌های ما عبور نمایند» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۱۳). از طرف دیگر، نیروهای کودتاگر آن‌قدر توانمند نبودند که بتوانند در مقابل انبوه طرفداران مصدق عرض اندام کنند. یک شاهد غربی، تعداد تظاهرکنندگان مخالف مصدق را در روز کودتا حداکثر ۳۰۰۰ نفر برآورد کرده است (آبراهامیان، ۱۳۹۴، ص. ۷۷)؛ اما این توجیه که مصدق توده‌های طرفدار خود را از دست داده بود، نیز سخن صحیحی نیست. شواهد و قراین زیادی مانند پیروزی قاطع مصدق در همه‌پرسی و نیز تظاهراتی که طرفداران او در ۲۹ خرداد در سالروز خلع ید و همچنین در سالروز سی‌تیر و همچنین پس از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد ترتیب دادند، همگی نشان می‌دهد که مصدق هنوز نفوذ بالایی در میان توده‌ها داشت و اگر اراده می‌کرد، می‌توانست آنان را بسیج کند. پاسخ صحیح به سؤال بالا این است که مصدق با توجه به همان تناقضی که در نقش سیاسی خود داشت، همواره مردد بود که آیا یک نخست‌وزیر قانونی دولت مشروطه است یا یک رهبر انقلابی. درخواست از توده‌ها برای حضور در خیابان، مناسب شخصیت یک رهبر انقلابی است؛ ولی همین کار می‌تواند کارکرد دستگاه‌های نظامی و انتظامی تحت امر یک نخست‌وزیر قانونی را زیر سؤال ببرد. بنابراین تردید مصدق میان دو

نقشی که داشت، جلوی واکنش سریع و به موقع او را گرفت. توضیح بیشتر در این زمینه در ادامه خواهد آمد.

علت اصلی ناکامی مصدق

مصدق در طول مدت زعامت خویش در عرصه سیاست دو نقش کاملاً متضاد را بازی می کرد: از یک سو یک نخست وزیر قانونی، قانونمدار و لیبرال بود و از سوی دیگر یک قهرمان مبارزه با استعمار که خواهان قطع دستان دولت های بیگانه و مزدوران داخلی آنان بود در هر لباس و مقام و منزلتی که باشند. مطالعه دقیق تاریخ نهضت ملی نشان می دهد که علت اصلی ناکامی های مصدق ناسازگاری میان این دو نقش بود. زیرا هر یک از این دو نقش، الزاماتی دارد که باهم قابل جمع نیستند و همچنین توقعاتی را ایجاد می کند که نمی شود همه آن ها را برآورده کرد.

نقش نخست مصدق، نخست وزیری فرهیخته بود که در اروپا تحصیل کرده و منشی لیبرال داشت. او آن قدر لیبرال بود که حتی نمی خواست از موقعیت خود به عنوان نخست وزیر استفاده و جبهه ملی را تبدیل به یک حزب فراگیر کند و از آن راه، نمایندگان طرفدار خود را وارد مجلس نماید. کمتر از یک دهه پیش از آن، قوام السلطنه این کار را در جریان انتخابات دوره پانزدهم مجلس انجام داد و با تأسیس حزب دموکرات ایران توانست بیشتر کرسی های مجلس را به دست آورد؛ ولی مشکل قوام آن بود که حزبی که بنا نهاده بود، بنیان های مستحکم سیاسی نداشت؛ اما مصدق با توجه به سابقه درخشان جبهه ملی می توانست به راحتی حزب فراگیر و ماندگاری را بنیان گذارد و به راحتی صندلی های مجلس هفدهم را از نمایندگان موافق خویش پر کند. ولی درست در نقطه مقابل، مصدق آن قدر لیبرال منش بود که «در دوره نخست وزیری می خواست از محدوده وابستگی های حزبی فراتر رود و نماینده همه ملت باشد و نه حزب و گروهی مشخص» (عظیمی، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۶)؛ و چون خود را نماینده همه مردم دانستن با داشتن وابستگی به حزبی خاص ناسازگار بود، ترجیح داد فعالیت حزبی نداشت باشد. او نه تنها حزب فراگیری بنیان نگذاشت، حتی از پوشش چتر جبهه ملی استفاده نکرد تا رأی هواداران خود را روی اشخاص هم فکر خود متمرکز کند. «نزاهت طلبی مصدق او را بر آن داشت که... جبهه ملی در جلسه ای با حضور آیت الله کاشانی در منزل یوسف مشار، تنها ۱۵ نفر را به نامزدی معرفی کرد. نه نفر برای تهران و شش نفر برای شهرستان ها» (موحد، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۸۸۹). نتیجه آن همه نزاهت طلبی روشن بود. او مجلس هفدهم را از دست داد.

مصدق در خاطرات خود افتخار می‌کند که دولت او «یگانه دولتی بود که اعتبار سری نداشت» (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۳۶۹). مقصود او این است که سازمان اطلاعات و امنیت و نیز تشکیلات ضد جاسوسی در دولت او وجود نداشت. این ممکن است برای یک نخست‌وزیر لیبرال افتخارآمیز باشد. ولی واقعیت آن بود که دستگاه‌های جاسوسی و سرویس‌های امنیتی انگلیس و آمریکا به صورت گسترده مشغول دسیسه‌چینی ضد او بودند و مصدق میدان را برای آنان باز گذاشته بود تا به سادگی با عوامل خود ارتباط برقرار کنند و به آنان پول و دستورات لازم را برسانند (عظیمی، ۱۳۹۴، صص. ۱۷۴ و ۱۸۳). وقتی مصدق در جامه یک نماینده خدمت می‌کرد، معتقد بود که یک نخست‌وزیر قانونی مشروطه باید عملکردی شفاف و اختیارات محدودی داشته باشد و هر چه این اختیارات محدودتر باشد، امکان تبدیل او به یک دیکتاتور کمتر خواهد بود. گویی اینک مصدق همان نخست‌وزیر مطلوبی بود که خود سال‌ها ترسیم کرده بود.

یکی از مشکلات مهم عملکرد مصدق این بود که چون خود را یک نخست‌وزیر قانونی می‌دانست دست به نهادسازی خارج از نهادهای رسمی و قانونی مملکتی نزد. از خرداد ۱۳۳۲ که شایعه کودتای ضد دولت قوت گرفت، حزب زحمت‌کشان نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی پیشنهاد تشکیل «کمیته‌های محلی و منطقه‌ای جبهه ملی و گارد جبهه ملی را به منظور دفاع از دولت مطرح ساخت» که دولت آن را نپذیرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص. ۲۰۷). مصدق اصولاً اعتقادی به کارهای انقلابی و خارج شدن از محدوده سازمان‌های رسمی و قانونی نداشت. او فقط می‌خواست نیروهای نظامی و انتظامی به وظیفه خود عمل کنند، چون بیش از آنکه خود را یک فرد انقلابی بداند، یک نخست‌وزیر قانون‌مند می‌دانست. برای یک رهبر سیاسی با چنین ذهنیتی، وظیفه شهروندان نیز بیش از ارائه یک رأی نبود که طرفداران مصدق آن را در جریان همه‌پرسی به صندوق انداخته بودند. او خود در خاطراتش اذعان دارد که در روز ۲۸ مرداد «مردم چکار بیش از آنچه کردند می‌توانستند بکنند؟ قدرت و توانایی هر کس همان یک رأی بود که موقع فرارندوم به دولت داده بود!» (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۲۵۳). ولی واقعیت چیز دیگری بود. اگر او مانند رهبران انقلابی، نهادسازی کرده بود و آن هسته‌های مقاومت مردمی که پیشنهاد شده بود، شکل گرفته بود و توده‌های مردم بیشتر از یک شهروند و نیروی انقلابی در نظر گرفته می‌شدند، امکان نداشت که مصدق به آن سادگی از قدرت ساقط شود؛ اما جهانی بینی آن نخست‌وزیر لیبرال چنین بود.

مصدق به‌عنوان یک نخست‌وزیر لیبرال، ستیزی با فرهنگ و تمدن غرب نداشت. مبارزه او

با دولت انگلیس، «از همان ارزش‌هایی مُلهم بود که پایه فرهنگ مدرن جوامع غربی را تشکیل می‌داد؛ ضدیت او با استعمار، نفی ارزش‌های بنیادین تمدن غرب نبود» (عظیمی، ۱۳۹۴، ص. ۹۳). از این رو بود که وقتی پرونده ایران در شورای امنیت و دادگاه لاهه طرح شد، او با زبردستی و با هوشمندی توانست با به‌کارگیری گفتمان مقبول در غرب، از حقوق ایران دفاع کند و در هر دو مورد برنده شد. ولی سکه غرب دو رو دارد. یک روی آن ارزش‌های متعالی و انسانی است و روی دیگرش استعمار و استثمار و پلیدی است (حائری، ۱۳۷۲). مصدق در تعامل با آن روی روشن تمدن غرب نشان داد که بسیار توانمند است؛ ولی در مقابله با روی تاریک آن بود که شخصیت لیبرال مصدق کارآیی چندانی نداشت و نیاز به یک شخصیت انقلابی بود که به فکر مبارزه مردمی ضد استعمار و استبداد باشد؛ اما در مقابل آن نقش لیبرال و قانون‌مدار، مصدق گاهی در تلاطم روزگار مجبور می‌شد نقش دیگری را بازی کند. در نقش دوم، مصدق شخصیتی انقلابی و استعمارستیز بود. اولویت اصلی او به‌عنوان یک قهرمان مبارزه با استعمار، نه رفاه شهروندان، بلکه مبارزه جهت کسب استقلال بود. او خود می‌گوید:

از تشکیل آن دولت مقصود این نبود که پل و بندر ساخته شود. دولت این‌جانب روی احساسات و افکار عمومی تشکیل شده بود و هدف ملت این بود که به آزادی و استقلال برسد و مقدرات مملکت خود را در دست بگیرد و کارهایی بزرگ‌تر از ساختن پل و بندر انجام دهد (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۲۷۹).

یک‌بار نیز در نطقی در مجلس ۱۶ گفت: «بنده به نان و قماش اهمیتی نمی‌دهم؛ آن چیزی را که بنده اهمیت می‌دهم، استقلال ایران است» (مکی، ۱۳۶۸، ص. ۳۳۱). در آخرین نطق دفاعیه خود در دادگاه نیز چنین گفت: «نهضت ملی ایران از این نظر به وجود آمده بود که این سرطان مهلک را از بیخ و بن بر کند و مردم کشور از آزادی و استقلال سیاسی به معنای حقیقی خود استفاده کنند» (کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص. ۳۶۹).

این استعماری که مصدق با آن سرستیز داشت و این غده سرطانی که می‌خواست از بیخ و بن برکند، آن‌قدر در کشور ریشه دوانده بود که برای مبارزه با آن باید گاهی قانون زیر پا گذاشته می‌شد. باید مصدق حکومت نظامی بر پا می‌کرد، همان چیزی که وقتی خودش نماینده مجلس بود با آن به‌شدت مخالفت کرده بود؛ باید تقاضای دریافت اختیارات قانون‌گذاری از مجلس می‌نمود و آن تقاضا باید تمدید می‌شد؛ و بالاخره همان مجلس باید منحل می‌شد و نمایندگان مخالف باید سلب مصونیت و بازداشت می‌شدند. وقتی به دلایل مصدق برای این کارها - که همه از نظر خود او در شرایط عادی غیرقانونی بود - دقت کنیم، او نفوذ بیگانگان و

استعمارستیزی را دلیل همه این امور می‌داند. مصدق در این نقش دوم، دیگر یک نخست‌وزیر لیبرال نبود. او استعمارستیزی انقلابی بود.

یک رهبر انقلابی که اولویتش مبارزه با استعمار است، اگر احساس کند که نهادهای قانونی مشروطه مانند مجلس شورای ملی تحت نفوذ دشمن قرار گرفته‌اند، چندان به قانونی بودن آن‌ها بها نمی‌دهد و آن‌ها را از سر راه انقلاب برمی‌دارد. چنان‌که اگر غده سرطانی در اعضای بدن ریشه دوانده باشد، برای معالجه و در صورت لزوم، برخی اعضای بدن را نیز برمی‌دارند. مصدق در مورد مجلس هفدهم چنین کرد. او در خاطرات خود اذعان می‌دارد که نمایندگان مجلس هفدهم به صورتی آزاد و قانونی انتخاب شده بودند. او در شمار دستاوردهای دولت خود، آزادی در انتخابات را به‌عنوان ششمین دستاورد یاد می‌کند و می‌گوید: «ششم. آزادی انتخابات که آن‌هم نصیب ملت شد و در انتخابات دوره هفدهم، سیاست خارجی دخالت ننمود» او اضافه می‌کند که برخی عمال بیگانه به آن مجلس راه یافتند که این نه بر اثر دخالت بیگانگان، بلکه به خاطر آثاری بود که سیاست بیگانه از خود به‌جای گذاشته بود (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۲۳۳)؛ ولی از نظر او انتخابات در مجموع، آزاد و مقبول و جزو دستاوردهای دولتش به حساب می‌آمد. به‌ویژه نمایندگان تهران که از نظر مصدق نمایندگان واقعی ملت بودند؛ ولی از دید یک رهبر انقلابی، اگر همان مجلس قانونی و همان نمایندگان واقعی تهران به‌واسطه نفوذ خارجی (مصدق، ۱۳۶۵، ص. ۲۰۳ پانویس) بخوانند جلوی انقلاب بایستند، نباید در حذف آن‌ها حتی یک لحظه هم تردید نمود و مصدق در نقش یک رهبر انقلابی چنین کرد.

مشکل عمده مصدق در عملکرد سیاسی خود همین تذبذب میان این دو نقش متضاد بود. پیش از این نیز برخی منابع به ناسازگاری اهداف مختلفی که مصدق دنبال می‌کرد، اشاره کرده بودند. نعمتی زرگران (۱۳۸۷) به این نتیجه رسیده بود که ناسازگاری درونی دو هدف حفظ سلطنت و کنترل نیروهای نظامی که هم‌زمان مصدق آن را پیگیری می‌کرد، علت اصلی ناکامی او بود؛ اما نباید به این دو مصداق بسنده کرد. همان‌طور که در مقاله اشاره شد، در حقیقت، دو نقش اصلاح‌گری [که اینجا به‌عنوان نخست‌وزیر لیبرال از آن یاد شد] و انقلابی مصدق که به ترتیب حفظ سلطنت و کنترل نیروهای نظامی تنها یکی از مصادیق هر یک از آن دو نقش بودند، باهم سر ناسازگاری داشتند. مصدق نه کاملاً این و نه کاملاً آن بود و درعین حال می‌خواست هر دو باشد. برای اینکه این تردد مصدق میان دو نقش و تردید و سستی‌ای که محصول این دوگانگی بود برای خوانندگان عزیز روشن‌تر شود، اینجا دو شخصیت تاریخی را نام می‌بریم که هر کدام در نقش خود ثابت‌قدم بودند و به خاطر همین ثابت بود که به

نتیجه مطلوب رسیدند. شخصیت اول قوام السلطنه بود که در نقش یک نخست‌وزیر عمل‌گرا (پراگماتیک) از بهمن سال ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶ توانست یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای طول خدمت سیاسی خود را - بازگرداندن دو استان آذربایجان و کردستان به ایران - رقم زند. شخصیت دوم نیز امام خمینی بود که در نقش یک مرجع تقلید انقلابی توانست بساط سلطنت پهلوی را برچیند. رمز پیروزی این دو نفر این بود که نقش ثابتی را ایفا کردند و همه ملزومات آن را نیز پذیرفتند و از آن طریق توانستند به هدفی که می‌خواستند، دست یابند. ولی اشکال اصلی مصدق این بود که نتوانست نقش سیاسی خود را به‌درستی تعریف کند و روی آن ایستادگی نماید و ملزوماتش را بپذیرد.

نتیجه‌گیری

مصدق اگرچه به‌ظاهر، نبرد قدرت را باخت؛ ولی در محضر وجدان تاریخ، از میدان مبارزه با استعمار سربلند بیرون آمد. درست است که آفتاب زندگی سیاسی مصدق در روز ۲۸ مرداد برای همیشه غروب کرد؛ ولی شخصیت او به‌عنوان اسطوره درستکاری و استقامت در مقابل بیگانگان، تازه طلوع کرد. اینک «با پایان زندگی سیاسی فعال مصدق، یک اسطوره آغاز شد... اراده قوی و خوی سرکش مصدق با مهرورزی، شفقت و صداقت درهم آمیخته بود و او را آماج محبت و احترام مردم قرار می‌داد» برای محاکمه به دادگاه نظامی سپرده شد. او در نهایت محکوم به سه سال حبس شد و پس از آزادی به احمدآباد تبعید گردید و تا آخر عمر در حصر خانگی قرار داشت؛ اما او نهایت استفاده را از جریان محاکماتش برد و توانست در قالب دفاعیاتی مستدل، محبوبیت خود را در میان طرفدارانش تثبیت و در دفتر تاریخ برای آیندگان ثبت نماید.

۸۸

شاید بزرگ‌ترین میراث سیاسی مصدق و درسی که ایران از نهضت وی گرفت، این بود که ملت ایران جز با انقلاب نمی‌تواند خود را از زیر یوغ استعمار و نظام وابسته شاهنشاهی خارج سازد؛ و این همان چیزی بود که در سال ۱۳۵۷ تحت زعامت رهبری که کاملاً شخصیت انقلاب داشت، تحقق یافت. فقط در پی ناکامی نهضت ملی ایران بود که نخبگان ایران دریافتند که برای براندازی نظام شاهنشاهی نمی‌توان جز ردای انقلاب چیز دیگری بر تن نمود. ولی مصدق چون در مورد نقش سیاسی خویش دچار تذبذب بود و گاهی در قالب نخست‌وزیری لیبرال و گاهی هم در ردای یک رهبر انقلابی عمل می‌کرد، خودش و هم‌پیمانانش را به اشتباه می‌انداخت. همین اشتباه، مهم‌ترین عامل ایجاد تفرقه در میان اعضای

جبهه ملی بود. همین تذبذب میان دو نقش بود که مصدق را از احراز کفایت در مدیریت سیاسی ناتوان می‌ساخت. اگر او واقعاً می‌خواست نقش یک رهبر انقلابی را پیاده کند، باید نوع سیاست خارجی خویش را بازتعریف می‌کرد و دیگر نمی‌توانست مانند یک نخست‌وزیر لیبرال به حزب توده آزادی اعطا کند. نگاه و استفاده او از انبوه توده‌های مردم نیز متفاوت می‌شد. یک رهبر انقلابی هیچ‌گاه وظیفه مردم را منحصر در انداختن رأی به صندوق نمی‌داند. خلاصه آنکه مصدق یا باید می‌پذیرفت که یک نخست‌وزیر لیبرال است و شعارهای انقلابی را کنار می‌گذاشت یا در جامه یک رهبر انقلابی در همه موارد، انقلابی عمل می‌کرد. جمع کردن این هر دو نقش متناقض، همان‌گونه که گذشت، علت اصلی ناکامی او در رهبری نهضت ناسازگاری میان ملزومات این دو نقش بود.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.
مشارکت نویسندگان: نویسنده به تنهایی در آماده‌سازی مقاله نقش داشته است.
تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسنده در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.
تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسنده حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۳). *کودتا (کودتای ۲۳۳۱، سازمان سیا و ریشه‌های روابط ایران و ایالات متحده در عصر جدید)*. ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نشر نگاه.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۴). *مردم در سیاست ایران: پنج پژوهش موردی*. ترجمه بهرنگ رجبی، تهران: نشر چشمه.
- افشار، ایرج (۱۳۸۲). *گردآورنده*. مصدق و مسائل حقوق و سیاست. تهران: نشر سخن.
- پایا، علی (۱۳۸۲). *ابهام‌زدایی از منطق موقعیت*. *نامه علوم اجتماعی*، (۲۱)، ۳۰۱ - ۲۷۱.
- https://jnoe.ut.ac.ir/issue_1054_3160.html
- پایا، علی (۱۳۸۵). *ابهام‌زدایی از «منطق موقعیت» (بخش دوم)*. *نامه علوم اجتماعی*، (۲)۲۸، ۲۵-۱.
- https://jnoe.ut.ac.ir/article_10502.html

- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خانی، امین (۱۳۹۵). مصدق و نهضت ملی شدن نفت. تاریخنامه خوارزمی، ۴(۲)، ۱۰۸ - ۸۹. <http://ensani.ir/fa/article/journal-number/40229>
- خسروشاهی، سید هادی (۱۳۷۹) (گردآورنده). فدائیان اسلام: تاریخ، عملکرد، اندیشه. تهران: اطلاعات.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۸). نقش سیاسی توده‌ها در ایران معاصر، بازخوانی و تحلیل تأثیر توده‌ها در تحولات سیاسی. فصلنامه سیاست، ۴۹(۲)، ۳۹۳ - ۳۷۳. doi:10.22059/jpq.2019.233441.1007065
- شایگان، احمد (۱۳۸۵). سید علی شایگان: زندگی‌نامه سیاسی، نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، تهران: نشر آگاه.
- شوکت، حمید (۱۳۸۵). در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه. تهران: نشر اختران.
- طاهرزاده کوزانی، نوری، هادی و علیزاده، رضا (۱۴۰۲). خوانش پسااستعماری هویت در اندیشه محمد مصدق با تأکید بر روش‌سازی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۸ (۳) ۲۳۴ - ۱۹۹. doi: 10.22034/ipsa.2023.494
- عاقلی، باقر (۱۳۶۹). روزشمار تاریخ ایران. تهران: نشر گفتار، ۲ جلدی.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۸۷). بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر آسیم.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۴). تأملی در نگرش سیاسی مصدق: گفتارهایی در تاریخ، سیاست و فرهنگ سیاسی ایران. تهران: نشر خجسته.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران. ترجمه فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۱). مصدق و نبرد قدرت در ایران. ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
- مصدق، محمد (۱۳۵۹). تقریرات مصدق در زندان درباره حوادث زندگی خویش. به اهتمام جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- مصدق، محمد (۱۳۶۵). خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق. به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.
- مکی، حسین (۱۳۶۸). خاطرات سیاسی حسین مکی. تهران: انتشارات علمی.

•
- موحّد، محمدعلی (۱۳۷۸). خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران. تهران: نشر کارنامه.

- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۸). جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- نعمتی زرگران، مرتضی (۱۳۸۷). علت ناکامی مصدق در تحقق استراتژی کنترل ارتش توسط نهادهای غیرنظامی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۴(۱)، ۲۴۷ - ۲۱۳.

https://www.ipsajournal.ir/article_84.html

-Kenny, P.(2023). *Why Populism? Political Strategy from Ancient Greece to the Present*. Cambridge: Cambridge University Press.

-Popper, K(1974).*Objective Knowledge: an evolutionary approach*. Clarendon Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی